

- فقط به عهدت عمل کن!
- اولین سرّ در اسرار حج
- وجدان کاری در نهج البلاغه
- حیات اجتماعی امام رضا علیه السلام
- پرورش گل
- کتابت را جا بگذار
- آرامش سنگ یا برگ؟



فرمایش مولای متقیان، امیر مؤمنان علی علیه السلام در آداب برادری

لا تَوَاحُ مِنْ يَسْتَرِ مَنَاقِبِكَ وَيُنْشِرُ مَنَاقِبِكَ
بِأَكْسَى كِهْ خَوْبِيهِائِتْ رَا مِي پُوشَانْد و بَدِيهِائِتْ رَا أَشْكَار مِي كَنْدِه
برادری مكن.

غززالحکم، حدیث ۹۵۶۵

ماهنامه فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی

پاسخ به شبهات

مجله نسیم قصد دارد بخش ویژه ای را تحت عنوان « پاسخ به شبهات» راه اندازی کند تا در آن نسبت به بررسی شبهات و تردیدهایی که ممکن است از جهت عقیدتی، نسل جوان ما را مورد تهدید قرار دهد اقدام نماید.

شما هم سوالات و شبهات خویش را برای ما ارسال کنید تا در مجله خودتان به پاسخ آنها بپردازیم. موفق باشید.

اعتقادی و فرهنگی

- ۴ فقط به عهدت عمل کن!
- ۶ حیات اجتماعی امام رضا علیه السلام
- ۹ وجدان کاری در نهج البلاغه
- ۱۴ اولین سر در اسرار حج
- ۱۶ از شمار خرد هزاران بیش
- ۱۸ مسلمانان پایه گذاران تمدن جدید
- ۲۰ خوی های ستوده

اخبار مسجد امام حسین علیه السلام

- ۲۲ اطلاعیه برگزاری کلاسهای اسلام شناسی
- ۲۳ برگزاری مراسم ولادت حضرت معصومه (س) و روز دختران علی بن موسی الرضا (ع)
- دوره های آموزشی ویژه خواهران
- عرضه محصولات اینترنتی
- افتتاح بانک اطلاعاتی کتابخانه مسجد

اجتماعی و تربیتی

- ۲۴ مدیر وقت خودتان باشید
- ۲۷ پرورش گل
- ۲۸ قانون موفقیت در زندگی
- ۲۹ یک نکته از هزاران
- ۳۰ مولانا؛ ایستاده بر اوج قله فنا
- ۳۲ رفتار حیوانی
- ۳۴ مشکل دیر به خواب رفتن در کودکان
- ۳۷ شرط وفا

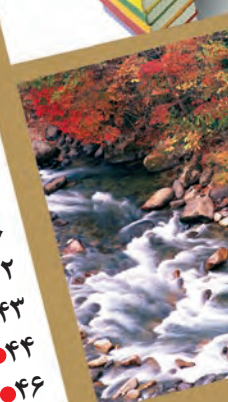
گوناگون

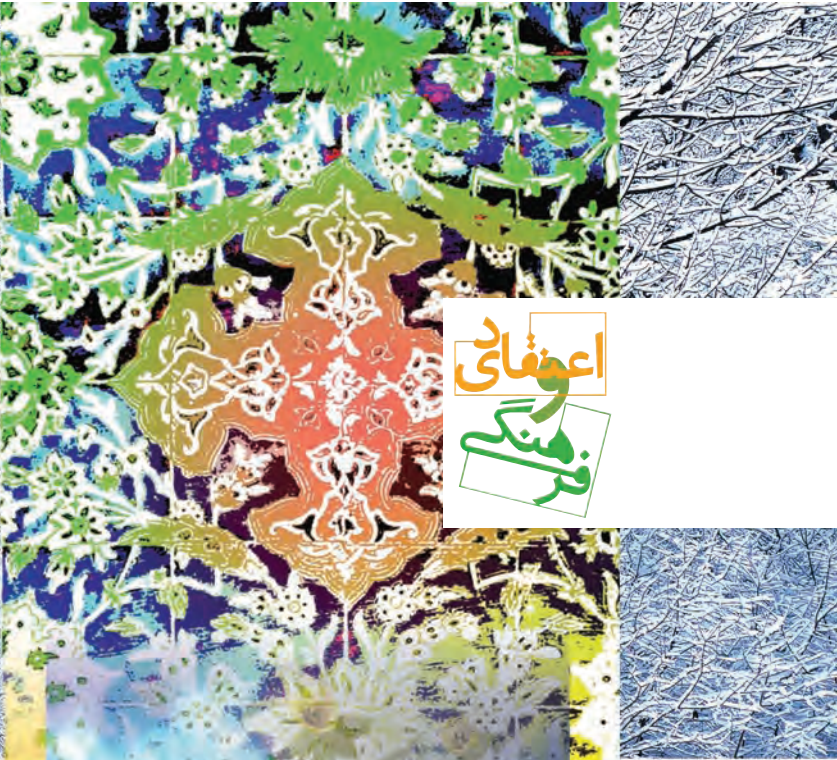
- ۳۸ دراز کشیدن ممنوع!
- ۴۰ کتابت را جا بگذار
- ۴۲ آرامش سنگ یا برگ؟
- ۴۳ پل
- ۴۴ سلامت کودک بامصرف غلات
- ۴۶ جدول

ویژه نامه محرم

بزودی در دسترس شیفتگان حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) از گروه نشریات مسجد امام حسین (ع) دبی

صندوق پستی: ۲۳۰۶۴ / دبی
فکس: ۳۴۹۷۳۶۷-۱۰۴ / تلفن: ۰۴-۳۴۴۲۸۸۶
ایمیل: info@3rdiman.com
نسیم از آثار خوانندگان گرامی استقبال می کند.





اعظائی
فکر

آقا جان! می‌دانم دل خوشی از من نداری؛ توی گناه و معصیت غرق شده‌ام ولی قول می‌دهم به خداوندی خدا، اگر نجات پیدا کردم و به آغوش خانواده ام برگشتم دیگر از گناه فاصله بگیرم و نمازهایم را اول وقت بخوانم.

از شدت سرما صورتش سرخ شده بود و بدنش می‌لرزید. لحظه لحظه برف و کولاک، بیش‌تر می‌شد، درمانده و مضطرب بود و نمی‌دانست چه بکند؛ هر کاری توانسته بود انجام داده بود. ماشین روشن نمی‌شد و مرگ را در برابر چشمانش می‌دید.

ناگهان فکری به ذهنش خطور کرد؛ واعظی که سال‌ها قبل در خانه‌شان منبر می‌رفت بارها تاکید کرده بود که هر وقت در تنگنا قرار گرفتید و از همه جا مایوس شدید، متوسل به امام زمان علیه‌السلام شوید که آقا حتماً عنایت می‌کنند.

از این رو بی‌اختیار قلبش متوجه امام زمان شده زیر لیش نام آقا را زمزمه می‌کرد، قطره‌های اشک از گوشه چشمش می‌چکید و بر صورت سرد و یخ زده‌اش می‌غلطید. حسی ناشناخته همراه با امید او را دوباره به سمت ماشین کشاند شاید فرجی حاصل شده و ماشین روشن شود. در این حال صدای خش‌خشی از لابه‌لای برف‌ها شنید این صدا امید او را دوچندان کرد. یک وقت متوجه شد، یک نفر از لابه‌لای برف‌ها به طرفش نزدیک می‌شود، همین که به او رسید سلام کرد و گفت:

«چرا سر گردانی؟» دلش یک باره آرامش گرفت و جواب داد:

«حدود سه چهار ساعت است که در این سرما، برف و کولاک هر کاری

که می‌کنم ماشین روشن شود، فایده‌ای ندارد.» ناشناس به او گفت:

«نگران نباش! شما پشت فرمان بنشین و استارت بزنی، من کمکت

می‌کنم ان شاءالله ماشین را راه می‌اندازیم.» ناشناس نگاهی به موتور ماشین انداخت. مرد به سرعت پشت فرمان قرار گرفت. همین که استارت اول را زد، ماشین روشن شد! از خوشحالی نمی‌دانست چه طور از او تشکر کند.

باورش نمی‌شد به این راحتی ماشینش روشن شود. گفت: «دست مریزاد،

سوار شو تا تو این سرما یخ نزده‌ایم از این جا برویم.» ناشناس گفت:

«حرکت کن، برو!» با تعجب گفت: «پس شما چی؟!» ناشناس جواب داد:

«برو، نگران من نباش» گفت: «اگر حرکت کنم، شاید جلوتر دوباره



فقط
به عهده
عمل کن!



دچار مشکل شود.

« شما حرکت کن، ماشینت دیگر در راه نمی ماند. »

راننده، دوباره اصرار کرد: « آقا! این جا یخ می زنی، سوار شویدی،

شما را برسانم ... »

- « من به کمک شما احتیاج ندارم »

- حداقل اجازه دهید کمی پول به شما بدهم!

- من به پول شما هم احتیاج ندارم.

- آخر این که نشد، شما خدمت بزرگی به من کردید، مرا از خطر مرگ

نجات دادید، اما هیچ خدمتی از من قبول نمی کنید من از این جا حرکت نمی کنم

تا خدمتی به شما بکنم. این خلاف مروت و جوانمردی است که شما را این جا

رها کنم. حتماً باید زحمت شما را به طریقی جبران کنم. »

ناشناس تبسمی کرد و گفت: « تفاوت جوانمرد با ناجوانمرد چیست؟ »

گفت: « ناجوانمرد، اگر از کسی خدمتی ببیند نادیده می گیرد

و می گوید وظیفه اش را انجام داد، ولی جوانمرد از کسی که نیکی و

خدمتی ببیند تا پاسخ گوی نیکی او نباشد، وجدانش راحت نمی شود. من

نمی گویم جوانمردم، ولی بدان ناجوانمرد هم نیستم و تا خدمتی نکنم،

وجدانم راحت نمی شود. »

ناشناس گفت: « خیلی خوب! حالا اگر می خواهی خدمتی به ما کنی

عهدی را که با خدا بستی، عمل کن که این خدمت به ما است. » راننده

پرسید: « چه عهدی بستم؟! »

گفت: « یکی این که از گناه فاصله بگیری و دوم این که نمازهایت

را اول وقت بخوانی »

تا این مطلب را شنید، سرش را پایین انداخت و لحظه ای تامل کرد، با

خودش گفت: « این آقا از کجا خبر دارد؟! مثل این که به ضمیر من آگاه است.

آن از ماشین که به راحتی روشن کرد و این هم از حرف هایش ... نکند او

همان آقای است که به او متوسل شدم ... سرش را بالا گرفت اما دیگر

کسی را ندید. این طرف و آن طرف ماشین را به دقت جست و جو کرد، اما

هیچ اثری از آقا ندید، جای پایش هم روی برف ها نبود ... زانوهایش بی رمق

شده بود، توان این همه اضطراب را نداشت، کنار ماشین روی برف ها نشست

و اشک ریخت و گفت: « آقا جان! ممنونم. »



حیات اجتماعی امام رضا علیه السلام

به امام هشتم علیه السلام می‌رسد. دوران، دوران، گسترش و رواج و وضع خوب ائمه است و شیعه در همه جا گسترده‌اند و امکانات بسیار زیاد است که منتهی می‌شود به مسئله ولا‌یتعهدی. البته در دوران هارون، امام هشتم در نهایت تقیه زندگی می‌کردند. یعنی کوشش و تلاش را داشتند، حرکت را داشتند، تماس را داشتند، منتهی با پوشش کامل ... مثلاً دعبل خزاعی که در باره امام هشتم در دوران ولا‌یتعهدی آن طور حرف می‌زند دفعتاً از زیر سنگ بیرون نیامده. جامه‌ای که دعبل خزاعی می‌پرورد یا ابراهیم بن عباس را که جزو مداحان علی بن موسی الرضا است، این جامعه بایستی در فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر سابقه‌ای داشته باشد. آنچه در دوران علی بن موسی الرضا علیه‌السلام یعنی ولا‌یتعهدی پیش آمد نشان‌دهنده این است وضع علاقه مردم و جوشش محبت‌های آنان نسبت به اهل بیت در دوران امام رضا علیه‌السلام خیلی بالا بوده است. به هر حال همه اینها موجب شد که علی بن موسی الرضا

دوران حیات امام هشتم (ع)، دوران اوج‌گیری گرایش مردم به اهل بیت و دوران گسترش پایگاه‌های مردمی این خاندان است. چنان که می‌دانیم امام از پایگاه مردمی شایسته‌ای برخوردار بود و در همان شهر که مأمون با زور حکومت می‌کرد او مورد قبول و مراد همه مردم بود و بر دلها حکم می‌راند... نشانه‌ها و شواهد تاریخی ثابت می‌کند که در این دوران پایگاه مردمی مکتب علی علیه‌السلام از جهت علمی و اجتماعی تا حدی بسیار رشد کرده و گسترش یافته بود. در آن مرحله بود که امام علیه‌السلام مسئولیت رهبری را به عهده گرفت. هرچند که در دوران امامت امام رضا علیه‌السلام دو مرحله فعالیت در سالهای خلافت هارون و سال‌های خلافت مأمون را می‌توان از یکدیگر جدا کرد و برای هر یک از این دو مرحله ویژگی‌های متمایز از دیگری یافت، اما اگر به ویژگی عمومی این دوران بنگریم، خواهیم دید هنگامی که نوبت



ولایتعهدی منتهی شد. علیه‌السلام بتوانند کار وسیعی بکنند که اوج آن به مساله

حقیقت آن است که در این دوران، بدی اوضاع میان امین و مأمون به امام کمک کرد تا بار سنگین رسالت خویش را بر دوش کشد، بر تلاشهای خود بیفزاید، و فعالیتهای خود را دوچندان کند، چه در این زمان زمینه آن فراهم گشت که شیعیان با او تماس گیرند و از رهنمودهای او بهره جویند، و همین امر در کنار برخوردار بودن امام از ویژگیهای منحصر به فرد و رفتار آرمانی که در پیش گرفته بود سرانجام به تحکیم پایگاه و گسترش نفوذ امام در سرزمینهای مختلف حکومت اسلامی انجامید. او خود یک بار زمانی که درباره ولایتعهدی سخن می گوید، به مأمون چنین اظهار می‌دارد: «این مساله که بدان وارد شده ام هیچ چیز بر آن نعمتی که داشته ام نیفزوده است. من پیش از این در مدینه بودم و از همان جا نامه ها و فرمانهایم در شرق و غرب اجرا می شد و گاه نیز بر الاغ خود می نشستم و از کوچه های مدینه می گذشتم، در حالی که در این شهر عزیزتر از من کسی نبود». در این جا بسنده است سخن ابن مونس - دشمن امام - را بیاوریم که به مأمون می گوید: ای امیر مؤمنان، این که اکنون در کنار توست بتی است که به جای خدا پرستش می‌شود. در چنین شرایطی و پس از آن که حضرت رضا علیه السلام بعد از پدر مسئولیت رهبری و امامت را به عهده گرفت در جهان اسلام به سیر و گشت پرداخت و نخستین مسافرت را

از مدینه به بصره آغاز فرمود، تا بتواند به طور مستقیم با پایگاه های مردمی خود دیدار کند و درباره همه کارها به گفتگو بپردازد. عادت او چنین بود که پیش از آن که به منطقه ای حرکت کند، نماینده ای به دیار گسیل می داشت تا مردم را از ورود خویش آگاه کند تا وقتی وارد شهر می شود مردم آماده استقبال و دیدار با او باشند. سپس با گروههای بسیار بزرگ مردم اجتماع بر پا می کرد و در باره امامت و رهبری خود با آنان گفتگو می فرمود. آنگاه از آنان می خواست تا از او پرسش کنند تا پاسخ آنان را در زمینه های گوناگون معارف اسلامی بدهد. سپس می خواست که با دانشمندان علم کلام و اهل بحث و سخنگویان، همچنین با دانشمندان غیر مسلمان ملاقات کند تا در همه باب مناقشه به عمل آورند و با او به بحث و مناظره بپردازند.

پدران حضرت رضا علیه السلام به همه این فعالیتهای آشکار مبادرت نمی کردند. آنان شخصاً به مسافرت نمی رفتند تا بتوانند مستقیم و آشکار با پایگاه های مردمی خود تماس حاصل کنند. اما در دوران امام رضا علیه السلام این مسئله امری طبیعی بود، چرا که پایگاههای مردمی بسیار شده و نفوذ مکتب امام علی علیه السلام از نظر روحی و فکری و اجتماعی در دل مسلمانان که با امام آگاهانه همیاری می کردند افزایش یافته بود. پس از آنکه امام مسئولیت امامت را به عهده گرفت همه توانایی خود را در آن دوره، در توسعه دادن پایگاههای مردمی خود صرف کرد اما رشد و گسترش آن پایگاهها و همدلی آنان



با کار امام به این معنی نبود که او زمام کارها را به دست گرفته باشد. با وجود همه آن پیشرفته‌ها و افزایش پایگاه‌های مردمی، امام بخوبی می‌دانست و اوضاع و احوال اجتماعی نشان می‌داد که جنبش امام علیه السلام در حدی نیست که حکومت را در دست گیرد، زیرا با پایگاه‌های گسترده‌ای که حضرت داشت، گرچه از او حمایت و پشتیبانی می‌کردند، اما نظیر این پایگاه‌ها به این درد نمی‌خورد که پایه حکومت امام علیه السلام گردد. چه، پیوند آنان با امام پیوند فکری پیچیده و عمومی بود و از قهرمانی عاطفی نشانی داشت. این همان احساس‌های آتشین بود که روزگاری پایه و اساسی بود که بنی عباس بر آن تکیه کردند و برای رسیدن به حکومت بر امواج آن عواطف سوار شدند. اما طبیعت آن پایگاه‌ها به درد آن نمی‌خورد که راه را برای حکومت او و در دست گرفتن سیاست هموار سازد.

امام رضا علیه‌السلام در این مرحله خود را آماده آن می‌کرد تا مهار حکومت را به دست گیرد، اما با شکلی که خود مطرح کرده بود و می‌خواست نه در شکلی که مأمون اراده می‌کرد و در آن شکل ولایت‌مندی را به او عرضه داشت و او آنرا رد کرد و نخواست. این تصویری است از دوران امام که می‌تواند در تفسیر دو رخداد مهم یعنی مسئله ولایت‌مندی و نیز مسئله پیشنهاد خلافت به امام از سوی مأمون راهگشای ما باشد. به تعبیری دیگر، می‌توان گفت تنش‌های موجود در آن زمان هنوز باقیمانده‌هایی از طوفانی بود که از چند دهه قبل علیه حکومت اموی و از سوی دو خاندان مهم علوی و عباسی بر پا شده بود. در میان چنین طوفانی بود که قدرت طلبان خاندان عباسی بر اسپه‌های لجام گسیخته خود می‌نشستند و هر گونه که می‌خواستند به سوی هدف خود - و با این دیدگاه که هدف وسیله را توجیه می‌کند - می‌راندند و گاه هم در این هیاهو و در غیاب دیده‌های مردم خنجری هم از پشت به خاندان علوی می‌زدند و پس از آن میوه‌ای را که در دست مجروح این خاندان بود، به زور و به چنگال نیزه نیرنگ در می‌ربودند. خاندان عباسی از سویی از نام «آل محمد» سوء استفاده می‌کرد، چندان که گاه به خاطر نزدیکی طرز کار یا تبلیغاتشان با آل علی، در مناطق دور از حجاز این گونه وانمود



می‌کردند که همان خط آل علی هستند. حتی لباس سیاه بر تن کردند و می‌گفتند: این پوشش سیاه لباس ماتم شهیدان کربلا و زید و یحیی است، و عده‌ای حتی از سرانشان، خیال می‌کردند که دارند برای آل علی کار می‌کنند. از سویی دیگر نیز همین خلفای خاندان عباسی از همان روزهای نخست سلطه خود کاملاً میزبان نفوذ علویان را می‌دانستند و از آن بیم داشتند. سختگیری‌هایی که از همان دوران آغازین حکومت عباسی به عمل آمد، گواهی بر این ترس و وحشت عباسیان از اهل بیت و علاقه مردم به آنان است. گواهی دیگر آن که آورده‌اند: منصور هنگامی که به جنگ با محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم - از علویان - مشغول بود شبها را نمی‌خوابید، حتی در همین زمان دو کنیز برای او آوردند که آنها را رد کرد و گفت: «امروز روز زنان نیست و مرا با آنان کاری نه، تا آن زمان که بدانم سر ابراهیم از آن من و یا سر من از آن ابراهیم می‌شود. او در همین جنگ‌ها پنجاه روز جامه از تن نکند و از فزونی آندوه نمی‌توانست درست سخن خود را پی گیرد.»

این نگرانی در دوران پس از منصور نیز ادامه یافت و نگرانی مهدی و هارون عباسی بیش از منصور بود، چنان که در همین دوران امام کاظم علیه‌السلام آن زندان‌های سخت خود را گذراند. پس از این دو، نوبت به مأمون رسید. در دوران مأمون مسئله دشوارتر و بزرگتر و مشکل آفرین‌تر بود. چه، شورش‌ها و فتنه‌های فراوانی سرتاسر ولایتها و شهرهای بزرگ اسلامی را در بر گرفته بود تا جایی که مأمون نمی‌دانست چگونه آغاز کند و چه سان به حل مسئله بپردازد. او می‌دید و از این رنج می‌برد که سر نوشتش و سر نوشت خلافتش در معرض تند بادهایی قرار گرفته که از هر سو بر آن می‌تازد. مأمون در کنار این ترس و نگرانی از هوشی سرشار، فهمی قوی، درایتی بی‌سابقه، شجاعتی کم نظیر و جدیتی راهگشا بهره‌مند بود و اینها همه در کنار هم، او را بدان رهنمون گشت که ابتکاری تازه بر روی صحنه آورد و امام هشتم را با تجربه‌ای بزرگ رویاروی سازد و مسئله ولایت‌مندی را پیش آورد، هر چند در این زمینه نیز، تدبیر امام علیه‌السلام او را ناکام ساخت

وجدان کاری در نهج البلاغه



راستی آدمی کدامین روی خود را نشان می‌دهد آن موقع که می‌خواهد از خویشتن طفره برود؟
این کبوتر ضعیف و این همای سعادت در مبارزه با کرکس تمایلات تا زنده است کوشش می‌کند و دمی از مقاومت نمی‌ایستد تا آنگاه که بال و پر او شکسته شود و موجودیت خود را از دست بدهد.

تعریف وجدان در معنای عام

کلمه وجدان در لغت نامه دهخدا در ردیف کلمات وجد و وجود آمده است که به معنای یافتن، مستغنی شدن، دوست داشتن، اندوهگین شدن، شیفتگی، آشفتگی، ذوق و شوق، شور، حالت، خوشحالی و فرح، توانایی و قدرت است و در بین این کلمات وجد ارتباط نزدیکی با وجدان دارد که در اصطلاح در تعریف وجد آمده است آنچه بر قلب بدون تصنع و تکلیف وارد شود وجد نامیده می‌شود و گویند وجد بر قلبی است که می‌درخشد و سپس بزودی خاموش می‌گردد. حالت ذوق و شوق صوفیان سماع پسند را وجد می‌گویند. محمدبن محمود املی می‌گوید وجد واردی است که از حق سبحانه و تعالی برون آید و باطن را از هیبت خود بگرداند بواسطه احداث وصفی همچون حزن یا فرح.
جنید رحمه الله فرمود وجد انقطاع اوصاف است در هنگامی که ذات به سرور موسوم شود.

در وجد و حال بین چو کبوتر زنده چرخ
بازان کز آشیان طریقت پریده اند
«خاقانی»
پس آنان که در وجد مستغرقند
شب و روز در عین حفظ حقند
«سعدی»
گر مطرب حریفان این پارسى بخواند
در وجد و حالت آرد پیران پارسا را
«حافظ»
در عرف بعضی، وجدان عبارت است از نفس و نیروها یا قوای باطنه .
وجدان در مقابل فقدان است که دلالت بر حضور کیفیت حالتی می‌کند برخی دانشمندان گفته‌اند:

وجدان نیروی فطری است وجدان به دو دسته تقسیم می‌شود
۱- وجدان توحیدی ۲- وجدان اخلاقی
تعریف وجدان نیز به دو قسمت تقسیم می‌شود ۱- تعریف عمومی
۲- تعریف خصوصی

یک احساس عمومی درباره وجدان

ای وجدان، ای شگفت‌انگیزترین آشنای روح انسانی، ما دیگر به جستجوی کلمه‌ای که بعنوان یک کالبد شایسته روح ترا دربرگیرد تلاش بیهوده نخواهیم کرد، مگر می‌توان اقیانوس پرتلاطم و بی‌ساحل را که هیچ کرانه و ژرفایش پیدا نیست در یک پیمانۀ کوچک جای داد؟
ای خورشید روح‌افزا ما، پرتو خود را از ما دریغ مدار، اگر هم برای چند لحظه چشم بهم گذاشته و مانند شب پرگان وصل ترا نخواهیم، بالاخره دیدگان خود را از دست نمی‌دهیم، زیرا به خوبی می‌دانیم که چشم بهم گذاشتن و خود را بنایینایی زدن با کوری همان فاصله را دارد که هستی با نیستی، ای مشعل شهبای تاریک ما، چرا ستایش نکنیم؟ در آن هنگام که گردبادهای طوفانی تمایلات ما به لرزه‌ات درمی‌آورد، چه مقاومت‌های آهنینی که از خود نشان نمی‌دهی؟ و چه اندازه نیرو در دفاع مخلصانه از شخصیت انسانی که صرف نمی‌کنی؟ آری تا آب زلال روح خشک نشده است ای ماه وش در آن آب زلال می‌لرزی و می‌لرزی و تمام وجود ما را می‌شورانی، آه چه کوششها که برای ادامه درخشندگی شعله‌های ملکوتی خود انجام می‌دهی؟
تا آنگاه که ظلمات متراکم تمایلات و تبهکاریها تلاش بی‌نهایت ترا خنثی نموده و هنگام خاموشیت فرا رسد در آن موقع با صدای ضعیف زیربنجه حیوانی هوسهای بنیان کن ما که با آخرین نفسهای تو همراهست پایان انسانیت را اعلام داشته و به راه خود می‌روی و از افق روح ناپدید می‌گردد، پس از تو دیگر برای انسان جز مشتی رگ و پوست و استخوان و یک عده غرایز کور کورانه چه خواهد ماند؟
در تاریکی شهبای ظلمانی آنجا که همه دادگران و دادپروان و دادرسانان به خواب عمیق فرو رفته‌اند. تو ای همیشه بیدار در بستر کاخهای مجلل که انسانهای نیرومندی سربه بالش پر نیایش نهاده و به دریای خویشتن خم شده است و با دربیغوله ای از کوخهای محقر که انسان ضعیفی جسد آزرده خود را بر روی آن فرش نموده و به صدای جویبار خویشتن گوش فرا می‌دهد در هر دو صحنه بساط محاکمه را می‌گسترانی و شرافت توأم با خرسندی یا رذالت توأم با ندامت در چهره درونی هر دو انسان برای تو نمودار می‌گردد، در آن هنگام که می‌خواهیم از قضاوت عادلانه و انعطاف‌ناپذیر تو روگردان شویم و ترا ندیده بگیریم به هرطرف که برمی‌گردیم مانند نورافکن دوار با ما می‌گردد و نور خود را به قیافه تاریک و در هم پیچیده ما می‌افکند، مگر انسان راه فراری از خویشتن سراغ دارد

تعریف عمومی تعاریفاتی هستند که جنبه کلی و عمومی داشته و نمود مشخصی را بیان نمی‌کنند هر پدیده‌ای که در درون ما استقرار پیدا می‌کند ما با آن حقیقت وجدان داریم یعنی آن را دریافته‌ایم خواه این حقیقت به صورت واحدهای مفرد یا بصورت قضایای مرکب و خواه مورد آگاهی روشن یا تاریک یا نیمه روشن قرار بگیرد، وجدانیات نامیده می‌شود. در تعاریفات عمومی وجدان قضایایی مطرح هستند که ما واقعیت آنها را در درون انسانی مشاهده می‌کنیم. وجدان از نظر اخلاقی عبارت از آگاهی به بعضی از شؤون «شخصیت» است. وجدان به معنای فلسفی دریافت درونی است و همچنین شخصیت را می‌توان به دو قسمت اساسی تقسیم کرد: یکی شخصیت خارجی که عبارت است از انعکاس وضع روانی یک فرد در اجتماع مثلاً می‌گوییم شخصیت فلان فرد چنین است. دوم شخصیت واقعی فرد که انسان در سازمان روانی خود توسط غرایز یا امور اکتسابی ایجاد نموده است.

وجدان از دیدگاه‌های مختلف:

نویسندگان بزرگ و ادبا چه شرقی و چه غربی آنانکه انسان را از نزدیک و از جهات مختلفی مورد مطالعه قرار داده‌اند درباره قلمرو درونی انسانها هنوز پدیده‌ها را از همدیگر مانند نموده‌های فیزیکی مشخص تفکیک ننموده‌اند به همین جهت است که گاهی دل می‌گویند و مقصودشان وجدان است و گاهی وجدان می‌گویند مرادشان پدیده مخصوصی از دل است. وجدان دارای سه پدیده است: ۱- شعور روشن ۲- شعور نیمه روشن (شعور نیمه تاریک) ۳- شعور تاریک یا وجدان مخفی لذا ممکن است واحدی در شعور کاملاً تاریک ما بطور ناخودآگاه تحریکاتی ایجاد کند که نه تنها قابل اهمیت بوده باشد بلکه ممکن است سرنوشت روانی ما را کاملاً رهبری نماید به قول مولوی:

چون کسی را خار در پایش خلد
پای خود را بر سر زانو نهد
با سر سوزن همی جوید سرش
ور نیابد می کند با لب ترش
خار در پا شد چنین دشواریاب
خار در دل چون بود واده جواب
خار دل را اگر بدیدی هر خسی
کی غمان را راه بودی بر کسی

از نظر ویکتور هوگو وجدان مرکز اختلاط اوهام و علایق و ابتلائات، کوره احلام و کنام افکاری است که انسان از آن شرم دارد.

این سینا می‌گوید: اهل معرفت که دارای درون منزّه هستند هنگامی که کثافت‌های مادی از خود دور نمودند و از اشتغالات پست رها شدند رو به عالم قدس و سعادت نموده و با کمال اعلی به هیجان درمی‌آیند و برای آنان لذت عالی‌های رو می‌دهد.

بررسی تاریخ در موضوع وجدان به تاریخ پیدایش بشریت برمی‌گردد و روش وجدان اخلاقی یکی از ارکان تبلیغی پیامبران بوده است.

بزرگترین عامل برقراری عدالت اجتماعی همان وجدان است و بس. در قرآن کریم نمود ماورای طبیعی وجدان در قالب سه مورد آمده است: ۱- سرزنش وجدان ۲- نظارت وجدان ۳- آرامش وجدان.

۱- سرزنش وجدان: «لا أقسم بیوم القیامه و لا أقسم بالنفس اللوامة» آیا به روز رستاخیز و به نفس ملامت گرسوگند نخورم؟ از اینجا

نمود سرزنش وجدان بسیار حائز اهمیت که در معرض سوگند و معادل روز رستاخیز قرار گرفته است.

۲- نظارت وجدان: «بل الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معاذیر» انسان به درون خود کاملاً آگاه است اگر چه در ظاهر به کردارهای خود عذر می‌تراشد.

۳- اطمینان و آرامش کلی وجدان: «یا ایتهنا النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» ای نفس با آرامش به سوی خدایت بازگرد در حالی که او از تو و تو از او خشنودی.

اگر ما فعالیت قلب و وجدان را ندیده بگیریم کوششها و فداکاریهای هزاران انسان خردمند را که برای جامعه خود انجام داده‌اند بدون اینکه کوچکترین نفع مادی یا شبه مادی در نظر داشته باشند برای ابد بصورت معمای لاینحل خواهد ماند، زیرا اگر وجدان و عظمت تسلیم در مقابل راهنمایی آنرا در نظر نگیریم اینگونه اشخاص که در تمام دورانی تاریخ نمودار شده‌اند بایستی مردان احمقی بوده باشند که مخالف عقل زندگی خود را به مخاطره انداخته‌اند و از لذایذ شخصی دست کشیده‌اند.

در قرآن کریم آیه‌ای پیرامون کار و ارزش وجود دارد که می‌فرماید: لیس للانسان الا ما سعی (نجم/۳۹) برای انسان چیزی جز آنچه در نتیجه سعی و کوشش بدست آورده نیست. اگر در این آیه دقت کنیم بطور قطع به ارتباط عمیق بین وجدان و کار پی می‌بریم چه اگر کسی کار خود را براساس تلاش جدی و عمیق استوار نکند یقیناً نتیجه صحیح و نیکویی از آن بدست نخواهد آورد. بنابراین کار فی نفسه دارای ارزش نیست بلکه آن کوشش مفید و موثر است که در سایه جدیت صورت گرفته باشد.

وجدان چیست و تعریف آن کدام است؟ و کار چه توصیفی می‌تواند داشته باشد و مشخصه‌ها و مولفه‌های آن کدام است؟ و چه ارتباطی بین وجدان و کار وجود دارد؟ اینها سوالاتی هستند که در مقاله حاضر درصدد پاسخگویی به آنها هستیم. پیش از همه باید متذکر شویم که استناد اصلی در این نوشتار بر نهج البلاغه و نگرش امیرالمومنین علیه‌السلام نسبت به این دو مساله است.

در تعریف وجدان گفته‌اند که وجدان قوه‌ای در باطن شخص است که وی را از نیک و بد اعمال آگاهی دهد. در واقع می‌توان گفت که خداوند تبارک و تعالی برای تمام آدمیان نیرویی را عنایت کرده که آنها را در تمام لحظات بیاید و بر آنها متذکر شود که پا از گلیب اختیارات شرعی و عقلی خود فراتر نگذارند و نیز دایره نیک و بد را برای آنها مشخص کند و همچون چراغ خطری باشد که آنها را از افتادن در چاه ندامت برحذر دارد.

به نظر می‌رسد که وجدان علاوه بر این کار، کارکرد دیگری نیز دارد و آن تشخیص کم کاری و استیفای امور کردن است به این معنا که اگر آدمی را وجدانی در کار باشد بطور قطع او را از ارتکاب به کم کاری منع و به اتمام امور و دقت در آنها تشویق و ترغیب خواهد کرد. حال باید پرسید منظور از کار چیست؟

آنچه از شخصی یا شیئی صادر شود باید تا بدان وسیله معیشت فردی و یا نیازهای جمعی مرتفع گردد.

با توجه به تعریف فوق باید گفت که کار معمولاً برای دو مقصود در دو بخش اصلی و فرعی انجام می‌گیرد به این معنا که یکبار آدمی کار را به منظور رفع نیازهای خود انجام می‌دهد بدون اینکه به منافع جمعی آن توجه و عنایت خاصی داشته باشد، در اینصورت منافع جمعی کار فرعی

و سود شخصی و فردی آن اصل محسوب می‌شود و یکبار هم برعکس است یعنی آدمی کار را برای رفع نیازهای جمعی انجام می‌دهد اما نهایتاً بصورت فرعی نفعی هم به انجام دهنده آن می‌رسد. حال با توجه به تعاریف و تقسیم‌بندی که از کار و وجدان ارائه کردیم ابتدا به وضع این دو در نهج البلاغه نظری می‌افکنیم و از آن پس به نسبت رابطه این دو می‌پردازیم.

وجدان در نهج البلاغه:

در نهج البلاغه دارندگان وجدان همان کسانی‌اند که از نعمت قلب سلیم برخوردارند چه وجدان یک امر قلبی است رابطه وثیقی با قلب و اوصاف آن دارد. سخن بر سر این نیست که برخی از مردم از نعمت قلب (دل) محرومند بلکه هدف آن است که بعضی از مردم از داشتن وصف سلامتی قلب محرومند. لذا امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید: «فطوبی لذی قلب سلیم اطاع من یهدیه و تجنب من یردیه» (خطبه ۲۱۴) خوشا به حال صاحب قلب سلیم، همان که از هدایتگر خویش اطاعت کند و از کسی که او را به پستی می‌کشاند، اجتناب ورزد.

آن حضرت بی‌بهرگان از قلب سلیم را مایه بی‌اعتمادی امرای عادل می‌داند و بدین سبب آنها را مورد عتاب قرار می‌دهد. اینگونه اشخاص در نظر آن حضرت توانایی حفظ بیت المال را ندارند و سپردن امور مسلمین بدانها باعث تخریب امور می‌شود و چون چنین شرایطی برای آدمی بوجود آید بطور قطع خدا نیز در نظرش کم‌اهمیت جلوه می‌کند و نهایتاً امور مسلمین آنچنان آشفته می‌شود که به تعبیر امیر علیه‌السلام در تاریکی بر آنها باز و چراغ هدایت خاموش می‌گردد.

آن حضرت در نامه‌ای که به ابن عباس می‌نویسد نسبت به وقوع چنین حالتی برای ایشان احساس خطر می‌کند و او را از عروض چنین وضعی باز میدارد. «اما بعد، بی‌تردید من ترا در امانت خویش شریک کردم و همراز و محرم اسرار خود قرار دادم؛ به گونه‌ای که هیچ یک از یارانم را در مواسات و یاری متقابل و ادای امانت و تعهد بدان مطمئن‌تر از تو نمی‌شناختم. اما تو، همین که دیدی روزگار بر عموزادها تعدی کرد، دشمن به اوج خشونت رسید، امانت مسلمانان را شکوه و ارجی نماند... چهره دیگر کردی و همراه و هماهنگ با یاران نیمه راه، بی تفاوتی و خیانتکاران، به کناره‌گیری و بی‌تفاوتی گراییدی و خیانت کردی بی‌کمترین همراهی با عموزادها، کوششی در ادای امانت و انجام دادن مسئولیت خویش؛ گویی از همان ابتدا نیز مبارزه و جهادت برای خدا، و بر مبنای برهانی روشن از پروردگارت نبوده است.»

پس این وجدان است که در نتیجه داشتن قلب سلیم بر آدمی در تمام لحظات حاکم است و او را از ارتکاب به امور ناشایست بویژه از دستبرد زدن به بیت المال مسلمین باز میدارد.

در نهج البلاغه؛ امیرالمومنین علیه‌السلام برای آدمیان دو گونه محکمه را معین می‌کنند که یکی محکمه روز قیامت است که تا زمان آن روز محشر آدمیان از توبیخ و سرزنش و مجازات آن تا حد معینی در امان است اما علاوه بر آن محکمه دیگری وجود دارد که آن محکمه وجدان است که اگر کسی قلب خود را به امور باطل نیالاید بطور قطع او را در قضاوت و داوری حتی علیه خود کمک خواهد کرد. «و تمثل فی حال تولیک عنه اقباله علیک یدعوک الی عفوہ... و انت فی کنف ستره مقیم، و فی سعة فضله متقلب! فلم یمنع فضله و لم یهتک عنک ستره...»

«و درست به هنگامی که از او رخ برتافت‌های روی کردن او را به خود در نظر آر که تو را به بخشایش فرا می‌خواند... و در حالی که در پناه پرده پوشی او اقامت گزیده‌ای و در پهنه فضلش شناوری! و با این همه فضل خویش را نه تنها از تو دریغ نمی‌کند که پرده برگرفتن از راز تو را نیز روا نمی‌دارد... پس چه می‌پنداری اگر فرمانش می‌بردی؟» علی علیه‌السلام با چنین مطالبی می‌خواهند یک مطلب را به اثبات رسانند و آن اینکه در آدمی نیرویی وجود دارد که وقتی عفو و بخشش خدا را به یاد آورد او را در طلب بخشش و اطاعت آن خدای مهربان راهنمایی می‌کند و به هنگام مخالفت با او مخالفت می‌کند والا گفتن این سخنان جز اتلاف وقت چیز دیگر نخواهد بود. لذا علی علیه‌السلام با آگاهی از وجود چنین قوه‌ای آدمیان را اینچنین مورد عتاب و خطاب خود قرار می‌دهد. لذا خطاب علی در این سخنان نیرویی جز نیروی وجدان نیست که نه تنها آدمی را در انجام امور یاری می‌رساند بلکه او را به عبادت حق تعالی نیز دعوت می‌کند.

کار در نهج البلاغه:

در ارزش کار و کوشش هیچ تردیدی نیست که اسلام آدمیان را به آن دعوت کرده است. آیتی که در ابتدای سخن متذکر شدیم موبد همین نگرش است. احادیث زیادی در ارزش کار و کوشش همین بس که پیامبر صلی‌الله علیه و آله وسلم فرمود: «ملعون من اتقی کله علی الناس، نفرین شده است کسی که بار خود را به دوش مردم اندازد.»

در نهج البلاغه نه تنها کار در مورد دنیا مورد تأکید قرار گرفته بلکه تا آدمی دست به کار نزند قطعاً در آخرت نیز سودی نخواهد شد لذا امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید: «العمل العمل، ثم النهایه و الاستقامه، الاستقامه ثم الصبر الصبر.»

عمل، عمل؛ پس از آن هدف، نیز استقامت، استقامت، سپس صبر، صبر»

در جای دیگر فرمود «فیادرو المعاد و سابقوا الاجال فان الناس یوشک ان یقطع بهم الامل و یرهقهم الاجل و یسد عنهم باب التوبه، (خطبه ۱۸۴)

پس بسوی معاد بشتابید و بر اجلهای خود پیشی بگیرید، چرا که به زودی رشته آرزوی مردمان بگسلد، مرگشان دریابد و در توبه به روشن بسته شود.»

با توجه به این بیانات می‌توان نتیجه گرفت که تا آدمی در زندگیش جدیت بخرج ندهد، در امر آخرت نیز تساهل و کوتاهی خواهد نمود چه آدمی همچنانکه به زندگی خود اهمیت ندهد و کار مردم را آنچنان که باید و شاید به انجام نرساند در امری که به زعم مردم هنوز واقع نشده، تسامح و تبلی‌اش زیادتر خواهد شد که! «من قصر فی العمل ابتلی بالهم، (حکمت ۱۲۲)

«هر آن که اندک بکوشد به افسردگی دچار آید.»

از دیدگاه علی علیه‌السلام ارج و منزلت آدمیان به میزان کارشان مشخص می‌شود و بدون در نظر گرفتن این ارتباط و نسبت عدالتی تحقق پیدا نمی‌کند. علی علیه‌السلام در نامه به یکی از والیانش می‌نویسد: «رنج تلاش هر کسی را عادلانه ارج بده و به دیگری نسبت مده و در شناخت و بها دادن بدان کوتاهی مکن. هرگز مباد که شرافت و شخصیت کسی وادارت کند که کار و رنج کوچکش را بزرگ بشماری یا کار بزرگ و تلاش

گمنامی را کوچک بینی.»

و داشتن چنین شخصی به کار را نخواهد داشت. پس بین وجدان و کار ارتباط تنگاتنگی وجود دارد و اگر در جامعه‌ای آدمیان این ارتباط را مدنظر قرار ندهند قطعاً کارها بصورت ناقص انجام خواهد پذیرفت اگر بگوییم که در شرایطی ممکن است هیچ کاری هم انجام نپذیرد.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان از وجدان کاری تعریفی را ارائه کرد: «وجدان کاری نوعی نگرش است که آدمی با عنایت به وجدان، کار خود را به انجام می‌رساند و نهایت تلاش خود را بکار می‌گیرد تا کار را بصورت تمام و کمال انجام دهد و پیش از آنکه دیگران از نقصان کار او ناراحت شوند او خود دیگر است و نسبت به تکمیل آن باز تلاش نهایی خود را بکار می‌گیرد.» پس انسانی که دارای وجدان کار است اولاً برای قانون احترام قائل است و آن را در مقام عمل بطور صددرصد اجرا می‌کند حتی اگر در صورت عدم انجام مجازاتی و مواذاتی در کار نباشد. چنین انسانی به هیچ وجه به تساهل و تسامح تن نمی‌دهد و درصدد توجیه آنها بر نمی‌آید.

با تاسف باید گفت که غریبها در عمل به وجدان کاری به مراتب از مسلمانان جلوتر و پیشقدم ترند از مامور شهرداری تا مامور سازمان جاسوسی گرفته تا ریاست جمهوری یک کشور غربی بطور کامل به وجدان کاری باور عمیق دارند. برای نمونه به برخی از نوشته‌های مستر همفر اشاره می‌کنیم

همفر در خاطرات خود می‌نویسد: «بعد از دو سال... خواستم به وطنم برگردم... و برگشتم و مدت شش ماه در لندن ماندم و با دخترعمویم ماری شوای ازدواج کردم... همین شش ماهی بود که اوان زندگی را با همسر تازه و زیبا بسر بردم، از من حامله شد و من انتظار داشتم هرچه زودتر فرزند نوزادم را ببینم، ولی در این بین از طرف وزارتخانه ابلاغ من صادر شد که باید برای اجرای برنامه بطرف عراق بروم... لذا به مجرد صدور فرمان از ناحیه وزارتخانه من هم بدون درنگ برخلاف خواهش و اصرار همسر جوانم ماموریت تازه را پذیرفتم و روزی که از او جدا شدم اشک و آه او سخت مرا آزرده، قیافه غمزده و پژمرده‌اش مرا گریان ساخت، از من خواست که مرتب نامه بنویسم... ولی عواطف خودم را افسار زدم و با همسرم خداحافظی کردم و...»

وجدان میزان سنجش:

چه ظلماتست این وجدان و ملامت گر درون که همه افراد بشر آنرا با خود دارند و با نومییدی بسیار تمنیات فکر و اعمال زندگی خود را به آن می‌سنجند. مفهوم سنجش را با دو شکل می‌توان تفسیر نمود:

۱- سنجش واقعیات و تشخیص حق و باطل با ساختن قضیه یا یک اصل مثلاً عهده‌دار بودن پرداخت وام واقعی است از هزاران واقعیات که در زندگی انسانی وجود دارد وجدان این واقعیت را با نظر به اصول و قوانین اجتماعی انسانی می‌سنجد. در نتیجه پرداخت و از عهده برآمدن وام را حقیقت (وجدان) و تخلف از پرداخت را باطل تشخیص می‌دهد.

۲- سنجش واقعیات فقط از نظر تائر و انعکاس نتیجه جریان خارجی در وجدان بوده و وجدان هیچگونه قضیه یا اصلی نمی‌سازد مانند سرخ شدن صورت انسانی در موقع خجلت و شرمندگی و انبساط و شکفتگی در موقع خرسندی و رضایت.

ما این دو جنبه را در درون خود می‌بینیم یعنی هم شناختن اصول

بنابراین در دیدگاه اسلام ملاک اصلی کار انسانهاست و حسب و نسب آنها در ارزش کرده آنها هیچگونه تأثیری نباید داشته باشد بلکه تنها چیزی که ملاک و معیار برتری افراد است در درجه اول تقوی و در ثانی کار و عمل و رنج دست آنهاست. لذا از نظر امیرالمومنین علیه‌السلام یکی از مهمترین ویژگیهای انسان مومن پرکاری است آن حضرت در توضیح این مطلب می‌فرماید: «این حقیقت را مسلم بدانید که مومن هر بام تا شام به خویشتن خود با بدبینی می‌نگرد. پس شما نیز چونان پیشنازان و رهروان گذشته باشید، که با دنیا چونان مسافری خیمه به دوش برخورد می‌کردند و بدین سال منزل به منزل پس پشتش می‌افکنند، بی آنکه به منازل بین راه وابستگی بیابند.» و نیز در اوصاف متقین می‌فرماید: «به هیچ وجه از کارهای اندک خویش خشنود نمی‌شوند، کار بسیار خویش را نیز زیاد نمی‌شمارند. بدین سان همواره نسبت به نفس خویش بدبین و از کارنامه خود نگران‌اند.»

پس انسان مومن نه تنها اهل شعار نیست بلکه کار زیاد خود را کم می‌بیند و از کار زیاد خود راضی نیست. در حالی که خیل زیادی از آدمیان که ادعای اسلام هم دارند شعار و حرف و حتی علمشان از عمل و کارشان کمتر است و این مشی علی علیه‌السلام نیست بلکه آنحضرت معتقدند عمل باید بیش از سخن و شعار و حتی علم باشد و تا زمانی که بین علم و کار تقارن پدید نیاید مطلوب نخواهد بود. در این باب فرمود: «العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل، و العلم بهتف بالعمل، فان اجابه و الا ارتحل عنه. (حکمت ۳۷۲)

دانش را با کردار پیوندی تنگاتنگ است؛ پس هر آنکه چیزی آموخت باید به کارش گیرد؛ چه دانش، کردار را فراموشی خواند و اگر پاسخی نیاید می‌کوچد.»

ناگفته نماند که این مسائل تمام افراد از هر طبقه و قشر را در برمی‌گیرد و بنا به نظر امیرالمومنین امیران و وکیلان، مدیران و... همه و همه باید این مبانی و ملاکها را مدنظر داشته باشند و الا والیان و شهروندان جامعه اسلامی محسوب نمی‌شوند.

وجدان و کار؛ وجدان کاری:

پیش از این یادآور شدیم که اگر آدمی از داشتن قلب سلیم بی‌بهره باشد بطور قطع چنین انسانی از وجدان نیز بی‌بهره است. پس برای بدست آوردن وجدان لازم است قلب را سالم و صحیح نگه داشت والا تلاش بیهوده خواهد شد.

اما آنچه در اینجا مهم است اینکه چه ارتباطی بین وجدان و کار وجود دارد و منظور از وجدان کاری چیست؟ در دیدگاه اسلام خداوند ناظر همیشگی و تمام اعمال آدمیان است حالا اگر انسان بتواند حضور خدا را درک و وجدان کند قطعاً چنین شخصی احتیاج زیادی به پاسبانهایی بشری نخواهد داشت. اما باید توجه داشت که چنین نگرش ما را از پروردن آدمیان حتی آنهایی که حضور خدا را درک نمی‌کنند بازدارد لذا این نظریه مبنا را کار و وجدان قرار می‌دهد و تمام آدمیان را مورد خطاب قرار می‌دهد.

پس باید آدمیان را با وجدان آشنا کرد تا در جاهایی که ناظران بشری وجود ندارد ناظر درونی او را بنیاید. ناگفته پیداست که اگر انسانی کار خود را با راهنمایی وجدان انجام ندهد قطعاً ناظران بشری هم بطور کامل توانایی